

Islamic mysticism has gone through a long and ups and downs since its inception and formation. Mystical literature, like any other science, has its own interpretations and terms that writers and mystics use in poetic and prose works. Intuition has a special importance and status so that after the emergence of mysticism and Sufism, less work can be found that has not been mentioned. In the school of discovery and intuition, a shorter way is suggested instead of exhausting austerities for inner purification. This shorter path, instead of walking in the horizons and the soul, recommends walking in and purifying the heart. The issue of seeing God is not limited to the Hereafter. Mystics achieve intuitive revelations through special teachings through struggle and self-austerity, and connect the seeker to the truth without intermediaries. Therefore, through austerity and dressing the soul from any evil, it succeeds in intuition of God. And not only does he not go to bad deeds, he even forbids others from doing so, and in this way he walks the path of the kingdom well and attains the rank of Caliphate of God. In the present study, we examine the position of "intuition" in the Persian works of the mystical prose, Ahmad and Mohammad Ghazali.

جایگاه شهود از منظر احمد و محمد غزال

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۳/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۱۶

محمد عالی وند^۱

جواد استاد محمدی^۲

چکیده:

عرفان اسلامی از زمان پیدایش و شکل گیری تاکنون مسیر طولانی و پرفراز و نشیبی را پشت سر گذاشته است. ادبیات عرفانی، مانند هر علم دیگر تعبیرات و اصطلاحات خاص خود را دارد که نوپسندگان و عرفا در آثار منظوم و منثور از آن‌ها استفاده می‌کنند. شهود از اهمیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است به طوری که بعد از پیدایش عرفان و تصوف کمتر اثری را می‌توان یافت که به آن اشاره نکرده باشد. در مکتب کشف و شهود به جای ریاضت‌های طاقت‌فرسا برای تصفیه باطن، راه کوتاه‌تری پیشنهاد می‌شود. این راه کوتاه‌تر، به جای سیر در آفاق و انفس، سیر در درون و تطهیر دل را توصیه می‌کند. مسأله رویت پروردگار تنها مختص به جهان آخرت نیست. عارفان به وسیله معارفی خاص از طریق مجاهده و ریاضت دادن به نفس، به مکاشفات شهودی نائل می‌شوند و سالک را بدون واسطه به حق متصل می‌کنند. بنابراین از طریق ریاضت کشیدن و پیراستن نفس از هرگونه پلیدی موفق به شهود پروردگار می‌گردد، در حقیقت سالک در مرحله شهود از همه چیز چشم می‌پوشد و به هر سو نگاه می‌کند، جز جمال حضرت حق چیزی و همواره هوشیار است و نه تنها به سمت کار بد نمی‌رود، حتی دیگران را نیز از این کار منع می‌نماید و بدین سان راه ملکوت را، به خوبی می‌پیماید و به مرتبه خلافت الله نایل می‌شود. در پژوهش حاضر به بررسی جایگاه " شهود " در آثار فارسی منثور عرفانی، احمد و محمد غزالی می‌پردازیم.

کلمات کلیدی: شهود، عرفا، احمد، محمد غزالی

^۱ دانشجوی دکتری تصوف و عرفان اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی دهاقان، دهاقان، ایران Mohammad.alivand20@gmail.com

^۲ استادیار گروه عرفان اسلامی، دانشگاه آزاد اسلامی دهاقان، دهاقان، ایران ostadmohammadi@yahoo.com

ابو حامد محمد غزالی در باب شهود عقاید خود را به صورت مبسوطی بیان نموده است. ایشان در این رابطه می‌گویند: معرفت خدا برای عارفان، بسیار لذت‌بخش است، ولی قابل مقایسه با مشاهده ذات خدا در آخرت نیست، این مشاهده در دنیا قابل تصور نیست و علت عدم مشاهده او در دنیا، مشتمل بر اسراری است که کشف آن‌ها در حال حاضر مقدور نیست و باید به این نکته توجه کنی که مشاهده ذات خداوند، به این معنی نیست که او در جهت و در مقابل بیننده قرار گیرد، تا مشاهده‌اش مقدور باشد؛ چنانکه افراد عامی نادان و کوتاه‌نظر که فقط به عالم مادی و محسوسات نظر می‌کنند، مشاهده خدا را مانند دیدن اجسام و اشیاء مادی می‌دانند و نمی‌توانند در بین ادراکات حواس که در چهارپایان نیز وجود دارد و ادراک قلب که مخصوص انسان است، تفاوت قائل شوند. بدان که افراد عارف و خداشناس واقعی، همیشه به یاد خدا می‌باشند و قلبشان با ذکر او انس می‌گیرد. صورتی از پروردگار با وضع و ترتیبی عجیب که حاوی نور و عظمت و زیبایی خیره‌کننده در قلبشان نقش می‌بندد و در ذهنشان جای‌گیر می‌شود و به واسطه علائق جسمانی و پایبندی به عالم مادی، ارتباط ایشان با خدا از این تجاوز نمی‌کند؛ همچنان که بستن پلک‌های چشم، مانع است از اینکه صورت محسوسات با کمال و وضوح دیده شود، پرده شهوات و علاقه‌های کالبد جسمانی و تاریکی‌های عالم مادی، نمی‌گذارند صورتی که از خدا در قلب عارفان نقش بسته است، در این دنیا به رؤیت تبدیل شود و به طور کامل مشاهده گردد و به همین دلیل خداوند می‌فرماید: «لن ترانی» (۱۴۳: اعراف)، و در جای دیگری می‌فرماید: «لا تدرکه الابصار» (۱۰۳: انعام)، ولی در ادامه می‌گوید: با مرگ این حجاب‌ها برداشته می‌شوند و معرفت در قلب عارف به مشاهده تبدیل می‌گردد، مشاهده هر عارفی، به اندازه شناختی است که در قلبش موجود بوده است و به همین دلیل اولیای خدا در مشاهده بیشتر از دیگران لذت می‌برند، تجلی خدا برای ابوبکر صدیق، با تجلی او برای عامه مردم فرق دارد و خدا را فقط عارفان می‌توانند رؤیت کنند؛ چون معرفتی که در قلب عارف ایجاد می‌شود به رؤیت و مشاهده مبدل می‌گردد. چنان‌که صورت خیالی است، که به دیدن ظاهری تبدیل می‌شود؛ با این تفاوت که مشاهده خداوند نیازمند به رو به رو شدن و قرار گرفتن در مکان نمی‌باشد (غزالی، ۱۳۸۰: ۲۴۸).

گرچه غزالی معتقد بود شناخت و معرفت خدا برای عارفان لذت‌بخش است ولی او این شناخت و معرفت را معادل مشاهده ذات حضرت در آخرت نمی‌دانست و اظهار می‌داشت: بدلیل تعلقات دنیوی و خواهش‌های نفسانی و دلایل و اسرار نامعلوم انسان در دنیا نمی‌تواند خداوند را رویت کند اما با توجه به اینکه انسان افزون بر ادراکات حسی از درک قلبی برخوردار است می‌تواند خداوند را با چشم دل رویت کند از اینرو عرفا و اولیا الهی با خواندن اذکار و مجاهدت با نفس وجود خویش را مملو از انوار الهی می‌نمایند و بدین سان با او انس می‌گیرند و صورتی از پروردگار را که حاوی نور و زیبایی خیره‌کننده است. در قلب و ذهن خود جای می‌دهند اما نمی‌توان از این حد تجاوز کرد و خداوند را بی‌واسطه رویت نمایند حتی عارفان و اولیا الهی، اما با مرگ ناتوانی‌های جسمانی و حجابهای دنیوی او نیز از بین می‌رود. و این مقدمه و زمینه‌ای برای درک معرفت حقیقی او می‌شود تا بدین طریق خداوند را بی‌واسطه ملاقات اما این مشاهده و رویت برای همه یکسان نیست و به میزان شناخت و معرفت هر انسانی بستگی دارد. بنابراین اولیا خدا بیشتر از همه از این مشاهده لذت می‌برند. لازم به ذکر است مشاهده خداوند به معنا رو به رو شدن با او و قرار گرفتن در یک مکان خاص نیست.

غزالی می‌گوید: «طریقت، عبارت است از: مجاهدت و محو صفات ناپسند و بریدن از همه علائق و روی آوردن به خداوند متعال. وقتی که همه اینها به دست آمد، خداوند خود عهده‌دار قلب بنده خواهد شد و آن را به انوار علم روشن می‌سازد و رحمت خود را بر آن افافه می‌کند تا که سرّ ملکوت بر او آشکار شود و حجاب جهان را از چهره او کنار می‌زند. آنچه بر عهده بنده است، این است که خود را تصفیه کند و در انتظار رحمت خداوند بنشیند (غزالی، ۱۳۶۱: ۵۱). غزالی معتقد است سالک بعد از مجاهدت با خواهش‌های نفسانی و امیال دنیاوی و غلبه بر رذایل به طریقت می‌رسد. او بر این باور بود. در این حال خداوند حاکم بر قلب او می‌شود و حجاب‌ها و موانع را از پیش روی او بر می‌دارد و او را عالم به امور و واقف به اسرار ملکوت می‌سازد؛ به عبارت دیگر خداوند همه امورات او را برعهده می‌گیرد و کار بنده تنها تزکیه و تصفیه نفس و امید به رحمت خداوند است. غزالی می‌گوید: قوام حقیقت دین پذیرفتن، تمسک جستن به این یا آن عقیده دینی نیست؛ بلکه حقیقت، برتر از آن است که عقل آن را ادراک کند. حقیقت دینی، ذوق باطنی است نه مجرد احکام شرعی یا مجموعه‌ای از عقاید جامد. دین در حیطة تصرف عقل نیست؛ بلکه در قلمروی روح و ذوق است. (غزالی، ۱۳۶۱: ۵۱). غزالی معتقد است دین برتر از آن است که عقل بخواهد آنرا درک کند. او عقل را در درک حقیقت عاجز و ناتوان می‌داند. او اظهار داشت دین در تصرف و تملک عقل نیست بلکه در قلمرو روح و ذوق است. به عبارت دیگر، او حقیقت دین را ذوق باطنی می‌داند نه تأیید و یا رد یک عقیده.

یکی از عوامل بارزی که غزالی را بعد از آن همه مقامات عالی و علمی، به سمت تصوف و عرفان سوق داد، تحقیق در خصوص معرفت نفس به این نتیجه رسید قرآن و احادیث بزرگترین و معتبرترین منابع می‌باشند از این رو و همواره در نظریات خود به آنها رجوع می‌کرد.

غزالی در سی و نه سالگی دچار بحران روحی شدیدی شد به گونه‌ای که از جاه و مقام و مدارس نظامیه دست کشید و به عزلت گوشه نشینی پرداخت، این دوره که ده سال به طول انجامید او را چنان متحول نمود که اذعان کرد با بحث و جدل نمی‌توان به حقیقت رسید و تنها از طریق دل می‌توان به آن دست یافت. از اینرو به تصوف روی آورد تا هم به حقیقت برسد و هم به آرامش روحی، از اینرو اظهار می‌داشت حقیقت راستین نزد صوفیان است و چون آنها به باطن دین و اسرار آیات و احادیث توجه می‌نمایند. برترین طریق جهت رسیدن به آن کشف نور محمدی (ص) می‌باشند.

از نظر غزالی صوفیان آن دسته از موحدان و خداپرستان هستند که پیوسته در ذکر خدا و مبارزه با هوای نفس از امور مادی اعراض می‌نمایند و در طریق حق سیر و سلوک می‌کنند و پیوسته در راه تزکیه نفس و معالجه عیوب و آفات، خویش در ریاضت و مجاهدت به سر می‌برند، به مقام کشف و شهود رسیده‌اند (المنقذ من الضلال، ص ۸۳).

غزالی در دفاع از شطحیات عرفانی می‌گوید:

عرفا هنگامی که به آسمان حقیقت عروج کرده‌اند بر این باورند که به جز خدای واحد چیزی را ندیده‌اند آنانی که از طریق کشف و شهود به این حقیقت رسیدند چنان در فنا و جذبه محض افتاده‌اند که هیچ چیز جز خدا را نمی‌بینند، حتی خویشتن خویش را نیز خود را فراموش می‌کنند آنها با شرابی مست شده‌اند که

عقلشان را از بین برده است بعضی از آنان (الحق) گفته است و بعضی (سبحانی ما اعظم شانی) او معتقد بود آندسته از کلماتی که عشاق در هنگام مستی می‌گویند باید پنهان کرد تا در میان عوام شایع نگردند، چون با توجه به اینکه عقل میزان حق در روی زمین است، آنان بعد از رهایی از آن حال می‌فهمند که این وحدت واقعی نبوده بلکه شبه اتحاد و مانند گفته عشاق است که در اوج احساسات عاشقانه چنین می‌سرایند (یثربی، ۱۳۷۲: ۱۵۴).

او با استناد به آیه: «و اعلموا ان الله يحول بين المرء و قلبه» (۲۴: انفال) نفس را حایلی بین انسان و خدا می‌داند. از این رو می‌گفت کسی خدا را می‌شناسد که نفس خود را بشناسد پس کسی که نفس خود را بشناسد خدا را شناخته، به عبارت دیگر این دو ملازم یکدیگرند و بدون شناخت یکی، شناخت دیگری محال است.

ابو حامد محمد غزالی گرچه کتاب احیاء علوم‌الدین (۴۹۲ق) را پیرامون مبانی دین به رشته تحریر در آورده، اما مطالب ارزنده‌ای نیز در خصوص شهود در آن مطرح نموده است که در ذیل به شرح آنها می‌پردازیم:

او معتقد بود: مشاهده کمال معرفت است چنان که دیدار کمال خیال است. کشفیات صاحب‌دلان از نوع مشاهده با چشم سر نیست. چون چشم خطا پذیر است. اما مشاهده قلبی خطاناپذیر می‌باشد؛ و سبب گشودن بصیرت دل می‌شود و پس از گشودن بصیرت دل، کذب معنا ندارد. در رؤیت حسی احتمال خطا وجود دارد؛ زیرا احساس نوعی شناخت با واسطه است و در آن، از طریق سلسله قوای حسی صورت‌هایی در ذهن حاصل می‌شود. اما در علم باطن که با نور بصیرت حاصل می‌آید، خطا امکان ندارد» (غزالی، ۱۳۵۶، ص ۱۱۲). غزالی بر این باور است که غایت مشاهده معرفت و شناخت پروردگار است که از طریق دل و باطن حاصل می‌شود. مشاهده قلبی، بصیرت دل را به ارمغان می‌آورد، بصیرتی که مصون از خطاست اما رویت حسی خطا پذیر است چون این نوع شناخت بوا سطره یکی از قوای جسمانی است که در ذهن پدید می‌آید بنابراین امکان رویت و مشاهده حضرت حق با چشم ظاهر میسر نمی‌باشد زیرا چشم خطا پذیر است.

غزالی در مسأله رؤیت از نظر کلامی همانند اشاعره، معتقد به رؤیت خداوند با چشم سر در روز قیامت است. اما از نظر عرفانی، مسأله رؤیت را زیر عنوان " حال محبت"، آورده تا نشان دهد که نگرش عرفانی به این موضوع دارد. از این رو رؤیت خداوند در دنیا را از طریق، دل امکان پذیر می‌داند و اظهار می‌دارد این معرفت دنیوی در آخرت تبدیل به رؤیت خواهد شد. او برای اثبات رؤیت خداوند از دلایل نقلی و عقلی. از جمله استناد به درخواست حضرت موسی (ع) مبنی بر رویت خداوند اشاره می‌کند و اظهار می‌دارد اینکه خداوند در جواب موسی (ع) می‌فرماید: «لن ترانی» (۱۴۳: اعراف) بدین معناست که رؤیت در دنیا محال است اما این موضوع قابل تعمیم به آخرت نیست. وی با استناد به آیه «لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار» (۱۰۳: انعام)، می‌گوید: رویت خداوند در دنیا به سبب حجابهای نفسانی امکان پذیر نیست و بر اساس آیه «وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة» (۲۲: قیامت) بر این باور است. می‌توان خداوند را در آخرت رویت کرد. او معتقد است عدم رؤیت خداوند در جهان از یک سوی به دلیل ضعف چشم انسان است، چون چشم مادی است و جسم مادی، تحمل دیدن نور الهی را ندارد. و از سوی دیگر مربوط به تیرگی جسم و تاریکی شواعل نفسانی انسان است.

غزالی همانند بسیاری از عرفا، معتقد بود در سیر و سلوک باید تابع موازین شرعی بود، و در این رابطه می‌گوید: «متابعت از شریعت و ملازمت با حدود احکام، ضرورت راه سعادت و معنی بندگی است. و هرکس از حدود شرع تبعیت نکند هلاک خواهد شد» (غزالی، ۱۳۸۷: ۶۴). غزالی با استناد به آیات کریمه قرآن در تبیین رویت و بصیرت قلبی می‌گوید: با استناد به کلمه «فواد» به معنای قلب در آیات قرآن، رویت خداوند از طریق قلب امکان پذیر است. او با تاسی به آیه ۴۶ سوره مبارکه حج «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» می‌گوید: «رویت و بصیرت باطنی، همان مشاهده و شهود ملکوتی است». غزالی تبعیت از شریعت را اساس رستگاری و عدول از آن را هلاکت و گمراهی می‌شمارد. وی در تبیین پایه‌های تصوف و فلسفه خود می‌گوید: «طهارت دل و پاک کردن قلب از ما سو الله، نخستین شرط و آغاز آن چون تکبیره الاحرام در نماز مستلزم استغراق قلب به تمام معنی در یاد خداست و پایان آن فنای کلی در خداست» (غزالی، ۱۳۶۱: ۱۲۸). غزالی معتقد است مقدمه و اساس و سیر و سلوک زدودن از دل از کژی و خواهش‌های نفسانی و مبرا کردن آن از غیر خداست.

غزالی در بحث مکاشفه معتقد است: «مکاشفه، علم باطن است و آن علم صدیقان و مقربان است و آن عبارت است از: نوری که در دل پیدا آید، وقتی که از صفات نکوهیده پاک شود. و بدان نور، آدمی دریابد وجه مرتب گردانیدن آخرت و دنیا، و معرفت پیامبری و پیامبر و کیفیت دشمنی دیو برای آدم و معنی ملاقات با خدا و دیدن وجه کریم وی و... ما به علم مکاشفه می‌خواهیم که پرده برخیزد، تا حق صریح در این کارها روشن شود. پس به اندازه آنچه حجاب از دل باز شود و دل در برابر حق باشد، حقیقت‌ها در او بدرخشد و هیچ راهی نیست بدین علم مگر به ریاضت و تعلم. مقصد همه عارفان وصل و لقای خداوند است و آن روشنایی چشم است که هیچ نفسی نداند آن را که برای او نهان داشته‌اند. دیدن، استکمال ادراک خیال و آن غایت کشف است. و آن را بدان رؤیت خوانند که غایت کشف است، نه به خاطر این که در چشم است. خداوند اهل سعادت را در دنیا به نور معرفت و ایمان و در آخرت و به مقام رؤیت و لقا، خود مفتخر می‌سازد. پس هرکس خدا را در دنیا نشناسد در آخرت نمی‌بیند و هرکس که لذت معرفت در دنیا نیابد، لذت نظر در آخرت نیابد. محل رؤیت در آخرت مهم نیست، چون اصل دیدن است» (خواجه‌ای، ۱۳۸۶: ۱۲).

غزالی معتقد است مکاشفه علم باطن است و مقربان و صدیقان از آن بهره مند می‌شوند و پیروان امیال نفسانی و علایق دنیوی از آن بی بهره هستند. و معتقد است میزان مکاشفه در افراد بسته به میزان معرفت و شناخت از حضرت باری تعالی می‌دارد و این امر حاصل نمی‌شود مگر به وسیله ریاضت و زدودن دل از حجابها و موانع پلیدی‌ها، بنابراین هر کس از معرفت بی‌شتری برخوردار باشد، جایگاه او در مقام مکاشفه برتر است مکاشفه دلالت بر صحت فعل دارد. چنانچه مکاشفه مستمر و دائمی باشد همه حجابها از پیش رو برداشته می‌شود. چون مکاشفه غایت همه علوم است نشان و علامت مکاشفه در عارف پریشانی و سرگردانی او در آثار و نعمات خالق است و این از علایم محبت خداوند نسبت به اوست. خداوند اصل سعادت را در دنیا به نور معرفت و ایمان مفتخر می‌سازد و در آخرت به آنان مقام رویت و لقا خودش را عطا می‌نماید. از این رو هر

کسی خدا را در دنیا نشناسد در آخرت هم توفیق دیدار او را نخواهد داشت. همانطور که اگر در دنیا از معرفت خالق بی بهره باشد، در آخرت هم از مشاهده او محروم خواهد شد. غزالی معتقد است محل رویت در آخرت مهم نیست چون اصل دیدن حضرت حق است.

شهود در مشکوه الانوار (۴۹۹ ه. ق) امام محمد غزالی موضوع مشکاه الانوار تفسیر آیه نور است. تأویل عرفانی و کشفی، تأویلی است، معطوف به معرفت ویژه به نام معرفت صوفیانه. قبل از پرداختن به تأویل های قرآنی در آثار تفسیری غزالی، باید تصور روشنی از این معرفت داشت. این معرفت، نسبتی با محسوسات و عقل ندارد. موضوع معرفت صوفیانه، امور خارج از محسوسات و قلمرو عقل است. و واسطه نیل به این معرفت، دل یا روح است. از نگاه غزالی راه دریافت حقایق نه از طریق دلالت های الفاظ، بلکه از راه کشف درونی مفسر است. صاحبان فهم عمیق با علم لدنی و مکاشفات باطنی و بدون واسطه از خداوند این اسرار را درک خواهند کرد. به عقیده وی این چنین ادراک اسرار قرآنی تنها با شهود و حضور در محضر الهی فراهم می شود اساس مراتب معرفت متفاوت است. « هر فهمی از حالی و وجدی برای عارف و درک کننده قرآن حاصل می شود» (احیاء علوم الدین، ۱/۳۳۷) با تدرج صوفیانه و در یک حرکت صعودی (فراتر از تاویل) که از سطح معانی قرآنی تا ژرفای آن ادامه می یابد، حقیقت معانی برای مفسر اهل بصیرت حاصل می گردد.

وی در وصف واصلان می گوید: « آنها به موجودی دست یافته اند که از هر آنچه دیده اهل نظر و بصیرت ایشان ادراک کرده است، منزّه است» (غزالی، ۱۳۶۷: ۲۹۱). غزالی در تعریف مقام واصلان می گوید: آنها کسانی هستند که موفق به معرفت و شناخت خالق بی همتا و غیرقابل وصف شدند. آنها همه آنچه را که دیده شان ادراک کرده، سوخته و نابود شده و در پرتو جمال و قدس قرار گرفته اند. او آنان را به ترتیب زیر به سه گروه تقسیم می کند و تنها به تشریح گروه اول اهتمام می ورزد.

۱- گروه اول: "خواص الخواص" اند که از نفس های خود فانی شده اند و برایشان جز واحد حق باقی نمانده است. ایشان دارای «ذوق و حال اند» (غزالی، ۱۳۶۷: ۲۷۶). غزالی در وصف گروه اول معتقد است آنها اهل ذوق هستند و چنان در ذات حق مستهلک شدند که جز وجود خالق بی همتا چیزی در وجود شان نخواهی یافت. غزالی می گوید این گروه برای رسیدن به غایت درجه واصلان مراتب مختلفی را طی نمودند که به ترتیب به عبارتند از:

مرتبه اول: آنها به کلیه فرامین الهی اعم از اوامر و نواهی ذات حضرت حق و تصدیق سنت و احادیث نبوی (ص) ماجاء الرسول (هر چیزی که از جانب خدا آورده است) ایمان آورده اند.

مرتبه دوم: در این مرحله که بیانگر مقام توحید است خدمت به خلق و توجه به عنایات حضرت حق را پیش رو خود متصور نمودند.

مرتبه سوم: در این مرتبه چنان در ذات حق مستغرق شدند و قلب خود را از خواهش های نفسانی و علایق دنیوی پاک نمودند، که بدون هیچگونه حجاب و حائلی موفق به شهود حضرت حق گردیدند. (همان: ۱۷۶ و ۲۷۷).

او در ادامه با تبیین جایگاه توحید در بین افراد مختلف، ایمان عوام و ایمان خواص و الخالص را شرح می دهد. او در این راستا می گوید: توحید تنها اقرار زبانی نیست و باید در قلب و روح و سر راه یابد. چنانچه توحید اختصاص به زبان یافت ثمره ای در پی نخواهد داشت. چنین فردی منافقی است در بین مسلمانان اما اگر توحید به قلب راه یافت او مومن است و چنانچه در روح جان گرفت عاشق است و اگر توفیق راه یابی به سر راه یافت به مقام مکاشفه رسیده است. بنابراین می توان ثمره ایمان عوام را صدق و ثمره ایمان خواص را بصیرت و انشراح صدر و ثمره ایمان خواص الخواص را مشاهده و مکاشفه معرفی کرد. نمونه این طریقه ابراهیم خلیل (ع) است که خداوند شرح آن را در آیه ۲۶۰ سوره مبارکه بقره ذکر نموده است.

۲- گروه دوم: در ترقی و عروج، به نحو تدریجی پیش نرفته، بلکه در همان وهله نخست، به معرفت قدس و تنزیه ربوبیت از همه آنچه باید او را از آن‌ها منزّه کرد، دست یافته‌اند و آنچه بر دیگران در وهله آخر غلبه می‌یابد، برای ایشان از ابتدا غلبه یافته و «ناگهان تجلی بر ایشان هجوم آورده و در پی آن، سبحات وجه او همه آنچه را دیده حسی یا بصیرت عقلی ادراک می‌توانست کرد، سوزانده است» نمونه این طریقه پیامبر حبیب (ص) است. (غزالی، ۲۹۲:۱۳۶۷).

غزالی در وصف گروه دوم می گوید اینان کسانی هستند که شهود حضرت حق را به صورت پلکانی و مرحله به مرحله طی نکردند بلکه به یکباره تجلیات انوار الهی حضرت حق بر آنها نازل شد به گونه‌ای که آن تجلیات (انوار الهی) تمام حجاب‌ها و موانع بین آنها را از بین برده است. نمونه این طریقه حضرت محمد (ص) است.

۳- گروه سوم: میان دو گروه از اهل معرفت هستند: «عارفان پس از عروج به آسمان حقیقت، متفق القول بر این باورند که به جز حضرت حق، در وجود چیزی نمی‌بینند، اما این حالت، در برخی به صورت عرفانی علمی و در برخی به صورت ذوق و حال در آمده و کثرت، به کلی از ایشان منتفی شده است. پس آنگاه که مدهوشی آنها تخفیف یافت و به سلطان عقل که میزان خداوند در زمین است، بازگشتند، دانستند که آن (حال)، نه حقیقت اتحاد، بلکه مشابه اتحاد بوده است» (غزالی، ۱۳۶۷:۲۷۶).

غزالی این گروه را در بین دو گروه پیشین قرار می‌دهد و در توصیف آنها می گوید: عارفان بعد از دستیابی به حقیقت و مقام کشف شهود به جز ذات بی همتا خداوند چیزی ندیدند. با این فرض که برخی از عرفا بصورت علمی به این اصل رسیدند و بدین سان در صدد تبیین آن می‌باشند و برخی دیگر از طریق (ذوق و حال) به این اصل رسیدند به گونه‌ای که کثرت به یکباره در وجود آنها رخت بر می‌بندد و در آن حال (سکر و مدهوشی) عباراتی را بر زبان می‌آورند (شطحیات) که درک آنها برای همگان میسر نمی‌باشد (مثل انا الحق). اما زمانی که از آن حال خارج می‌شوند و عقل بر آنها استیلا می‌یابد می‌فهمند آنچه در آن (حال) اظهار کردند حقیقت جمع نبوده بلکه مشابه اتحاد بوده که در اوج احساسات بیان گردیده است.

با تاسی به کتب المنقذ من الضلال و احیاء العلوم و مشکاة الأنوار می‌توان دیدگاه امام محمد غزالی در خصوص شهود را به شرح زیر عنوان کرد:

امام محمد غزالی با استناد به آیات ۶۱ تا ۱۱۰ سوره مبارکه کهف پیرامون داستان حضرت موسی (ع)، اظهار می‌دارد شهود ریشه در قرآن کریم دارد. او شهود را دریافت حقیقت عالم دیگر و کشف اسرار و عمق وجود هستی می‌داند.

غزالی الهام و شهود را نمونه‌ای از وحی می‌داند و معتقد بود در سیر و سلوک و طی مدارج شهودی و عرفانی باید ابتدا آن چه را که علما کسب کرده‌اند، به دست آورد و در آن تأمل و تفکر کرد و صوفی، را ستگار می‌داند که ابتدا علم بیاموزد و بعد به تالیه و تصوف روی آورد، وی گرایش به تصوف پیش از علم را خطری بزرگ معرفی می‌کند به عبارت دیگر غزالی اظهار می‌دارد کشف و شهود با تعقل و تعلیم آغاز می‌شود و به مجاهده و مکاشفه ختم می‌شود این تعلم و تعقل ممکن است، صرفاً دینی و یا حتی تعمق در دستوره‌های عرفانی و یا نوعی تفکر استدلالی باشد مهم‌ترین وظیفه عقل‌جلوگیری از لغزش‌های احتمالی در سیر و سلوک است غزالی معتقد است داشتن مرشد و راهنمای کارآموده و بصیر جهت رسیدن به مقصود نهایی شرطی ضروری است و سیر و سلوک بدون راهنما را غیر ممکن می‌داند و آن را به درخت بی‌ثمره و خود رویی که عنقریب خشک می‌شود تشبیه می‌کند.

غزالی در مشکاه الانوار می‌گوید: در عالم وجود جز خدای تعالی چیزی نیست و هر چه غیر او است به اعتبار ذاتش عدم محض است. او در تأیید سخن خود می‌گوید: عارفان در کمال معراجشان ناظر به این حقیقت‌اند.

غزالی معتقد است: انسان یگانه موجودی است که نور الهی در تمام مراتب آن تجلی می‌کند و انسان را در ورای عقل با ارتباطی مستقیم به عالم علوی (عالم ماوراء طبیعت) که مجرد و منزله از ماده است متصل می‌سازد و این رحمت الهی سبب شناخت پروردگار است از اینرو تنها کسی می‌تواند خدا را بشناسد که خود را شناخته باشد.

غزالی پس از بحث طولانی در اثبات امکان رؤیت خداوند در جهان آخرت، به طرح یک پرسش می‌پردازد، اینکه: آیا در آخرت، رؤیت خداوند به چشم سر خواهد بود یا با چشم دل؟ یا سخ به این پرسش اندیشه غزالی را در خصوص این سؤال مشخص می‌کند، آیا گرایش عرفانی او بر گرایش کلامی او چیرگی دارد و او همچون عارفان می‌اندیشد یا هنوز در بند تفکرات کلام اشعری است؟ غزالی با رندی، به گونه‌ای به این پرسش پاسخ می‌دهد که گرایش عرفانی خود را آشکار سازد و خود را مقید به کلام اشاعره نکند، او می‌گوید: مردمان در این باب دیدگاه‌های مختلفی دارند اما اهل‌بیتش توجهی این به دیدگاه‌ها ندارند و آن چنان مشغول عشق و رزی به زیبایی خداوند هستند، توجهی به این مسأله نمی‌کنند که محل رؤیت دل است یا چشم سر، زیرا آهنگ مؤمنان تماشای زیبایی و لذت بردن از خداوند است - چه محل آن چشم سر باشد و چه دل. از اینرو او بحث در مورد رؤیت با چشم سر یا چشم دل را بی‌فایده می‌داند و اظهار می‌کند چیزی که ارزش بحث دارد امکان رؤیت خداوند و تماشای زیبایی او است. فرقی نمی‌کند که زیبایی الهی با چشم سر رؤیت شود یا با چشم دل؛ اما باید توجه داشت محل معرفت خداوند در دنیا، دل عارفان است و در آخرت این معرفت تبدیل به دیدار خواهد شد و دیدار با چشم سر تناسب بیشتری دارد، چون چشم اخروی با چشم دنیوی متفاوت است. چشم دنیوی اشیا را به «جهت» می‌بیند ولی چشم اخروی بدون نیاز به «جهت»، خداوند را رؤیت خواهد کرد، از این رو، خداوند برای دیده شدن در «جهت» قرار نخواهد گرفت.

از نظر امام محمد غزالی غایت صعود معنوی یک صوفی در این است که گواهی دهد که هیچ موجودیتی به جز خدا نیست و اینکه هر چیزی به جز خدا نابود شدنی است.

غزالی رؤیت خداوند را نوعی کشف و علم می‌داند. از این رو، رویت او را ممکن و جایز می‌داند. خدای تعالی با وجود منزّه بودن از صورت و مقدار و مقدس بودن از جهات و اقطار، در آخرت به چشم‌ها و دیدگان دیدنی است. او معتقد بود عدم رؤیت خداوند در جهان به دو دلیل است: ۱- مادی بودن چشم انسان، چون چشم مادی، تحمل دیدن نور جمال الهی را ندارد. ۲- خواهش‌های دنیوی و رذایل نفسانی.

شهود از منظر احمد غزالی

رساله بحرالحقیقه (۴۸۸ق) شیخ احمد غزالی یکی از متون مغلوب‌اعرفانی است که حاوی مطالب ارزنده‌ای در خصوص شهود است. وی برادر کوچک‌تر محمد غزالی است او در بحرالحقیقه سیر و سلوک را در «هفت بحر» شرح می‌دهد و بحر هفتم را مشاهده می‌خواند و در این خصوص می‌گوید: «هفتم مشاهده است و گوهر وی فقر است و مشاهده حق سبحانه و تعالی، در عبارت هیچ و صفی ننگند، که هر چه و صف کنی نشان پذیرد و نشان به مکان و جهت نزول کند، تا واصل خود را از مرتبه ایمان دور کند و این حرفی که در مشاهده گفته شد، برای ابتلای مرد است، تا بطلبند از خود حق خدائی، که بنده را بدان بنده خوانند که در بند دوستی وی بود.» (غزالی، ۱۳۵۶، ص ۷۷) شیخ احمد غزالی سیر و سلوک را در هفت بحر شرح می‌دهد و آخرین بحر را مشاهده می‌نامد. او در تعریف مشاهده می‌گوید: انسان بعد از پاک نمودن دل از خواهش نفسانی و علائق دنیوی و احساس نیاز به درگاه الهی به این مقام خواهد رسید. او کسی را که به مقام مشاهده برسد زنده و پاکیزه می‌خواند و وجودش را منور به انوار الهی می‌داند و معتقد است هر نور او را به صفتی نیک می‌آراید. او در عدم درک بی‌نیازی خالق و نیازمندی مخلوق می‌گوید: «تا حق، مکاشفه خود را بر بنده کشف نگرداند، بنده سر بی‌نیازی حق و نیازمندی خود را نداند» (همان، ۷۷). احمد غزالی در بحرالحقیقه فصل مبسوطی را به مشاهده اختصاص داده است او مکاشفه را مترادف و هم معنی مشاهده می‌داند. و در این خصوص می‌گوید: منظور از کشف، کنار رفتن حجاب‌ها از مقابل دیدگان سالک است. او معتقد است سالک برای رسیدن به مقام مشاهده باید از پانزده مرحله که آن‌ها را نور می‌نامد، عبور کند. وی بر این باور است در هر مرحله نوری بردل سالک تابانده می‌شود. که با گذر از آن مرحله، دل وی صاف‌تر و زلال‌تر می‌شود، تا مرحله پانزدهم که دل او از کل علائق مادی رسته و به قرب وصال حق نائل می‌شود. او معتقد است مشاهده دیدار با چشم دل است. و شرط این دیدار زدودن دل از اغیار است در چنین شرایطی معشوق خود را کامل و بدون هیچ حجابی به عاشق می‌نمایاند و عاشق از فرط وضوح دیدار، خود را به جای معشوق می‌پندارد.

انوار پانزده گانه شیخ احمد غزالی و ثمرات آن به شرح زیر می‌باشند: (غزالی، ۱۳۵۶: ۷۴)

- (نورهدایت در او کشف شود، این نور سبب زدودن دل از پلیدی‌ها و پاکی آن می‌شود به گونه‌ای که به راز عبادت خود پی می‌برد.) احمد غزالی معتقد است در این مرحله نور هدایت در قلب سالک هویدا می‌شود او

بو سیله مناجات و عبارات با خالق بی همتا ارتباط خویش را با او مستحکم می‌کند تا وجود خود را از کژی‌ها تطهیر نمائید.

- (نور عنایت در او کشف شود، این نور سبب غنا و توانگری سالک می‌شود به گونه‌ای هم پی به بی‌نیازی خالق می‌برد و هم به نیازمندی خود و چنان عشق و محبت خالق بی‌قرارش می‌کند که همه نیکویی و نعمات او را می‌بیند.) احمد غزالی بر این باور است بعد از طلوع نور هدایت، نور عنایت در قلب عارف می‌تابد. این نور او را در برابر خواهش‌های نفسانی و متابعت از آنها قوی می‌کند. عارف به سبب این نور هم از ضعف و نیازمندی خود واقف می‌شود و هم به بی‌همتایی و بی‌نیازی خالق پی می‌برد. از اینرو شیفته خالق شده و همه نعمات او را پاس می‌دارد.

- (چنان در دریای حضرت حق خود را کوچک و ضعیف می‌بیند که اگر عصمت و لطف خداوند شامل او نگردد در هر لحظه هزار بار جان خود را به او می‌بخشد.) در سومین مرحله از انوار سیر و سلوک شیخ احمد غزالی معتقد است عارف به حقیر بودن خود واقف می‌شود و چنان خویش را در پیشگاه عظیم الهی بی‌مقدار می‌نگرد که اگر لطف رحمت الهی شامل او نشود، جان خویش را تسلیم او می‌کند.

- (نور معرفت در او هویدا گردد به گونه‌ای که آفتاب را مشاهده می‌کند که بعد از طلوع از مشرق در مغرب قلب او می‌تابد و نتیجه این نور شناخت همه مخلوقات و زدودن دل از تاریکی‌هاست.) شیخ احمد غزالی می‌گوید در این مرحله نور حقیقت به سان خورشیدی در وجود او طلوع می‌کند و همه تاریکی را از دل می‌زداید. نتیجه و ثمره این تابش شناختن همه خوبی‌ها و بدیهای مردم بو سیله دل است به گونه‌ای که همه مردم نزد عارف اعم از خوب و بد فرقی نمی‌کند.

- (نور احسان در او کشف می‌شود و نتیجه و ثمره این نور آن است که او در شکر گذاری نعمات حضرت حق خود را ناتوان می‌بیند.) شیخ احمد غزالی معتقد است در این مرحله از سیر و سلوک بعد از درخشش نور احسان در قلب عارف او متوجه نعمات الهی می‌شود و به این باور می‌رسد که هیچ کس نه توان شمارش نعمات او را دارد و نه قادر به شکرگذاری از نعمات او است.

- (نور یقین در او کشف شود، ثمره و نتیجه این نور آن است که هم به فانی بودن دنیا پی می‌برد و هم آخرت را مشاهده می‌کند و بدین وسیله از راز مرگ مطلع می‌شود.) یکی از علل بی‌تاب شدن در برابر سختی‌ها و حریص گشتن در برابر علایق دنیوی این است که این امور را مهم و دایمی بدانیم درحالی‌که دنیا محل گذر است، عارف در این مرحله بعد از مکشف شدن قلب اش به نور یقین به این باور می‌رسد که دنیا فانی است و سرای آخرت باقی است و مرگ بسان پلی برای ورود به آن سرای جاوید است.

- (نور صداقت در او کشف می‌شود، ثمره و نتیجه این نور آن است که او برای شکرگذاری نعمات خداوند، راز و نیاز می‌کند نه بخاطر حوائج نفسانی و دنیوی.) شیخ احمد غزالی می‌گوید: بعد از منور شدن قلب عارف به نور صداقت می‌فهمد معنای مناجات و تسبیح خدا اظهار خضوع و کوچکی در پیشگاه احدیت است. او دعا و نیایش را به سان پلی جهت ارتباط با خدا فرض می‌کند نه برای اخذ حاجات دنیوی و خواهش نفسانی.

- (نور رعایت در او کشف می شود، ثمره و نتیجه این نور آن است که همه چیز را برای رسیدن به خدا طلب می کند.) شیخ احمد غزالی بر این باور است که بعد از تأییدن نور رعایت در قلب عارف او به این یقین می رسد که از هر چیزی برای رسیدن به خدا استفاده کند. به عبارت دیگر در این مرحله عارف همه سعی و تلاش خود را رنگ خدایی می دهد تا بدین طریق به معبود خود برسد.

- (نور انابت در او کشف می شود، ثمره و نتیجه این نور آن است که او خود را از خواهش ها و حوائج دنیوی رها می سازد.) احمد غزالی نهمین مرحله از مراحل سیر و سلوک را اینگونه شرح می دهد، انابت از توبه بالاتر است. توبه به معنی بازگشت از گناه است ولی انابت یعنی به صورت پیوسته و مستمر از خداوند طلب آرمزش کردن، می باشد. از اینرو او با بازنگری اعمال خود با عجز و انابه با خالق خویش سخن می گوید ثمره و نتیجه این بازگشت های پی در پی (انابه) تطهیر قلب از خواهش ها و حوائج دنیوی است.

- (نور اجابت در او کشف می شود، ثمره و نتیجه این نور آن است که او هرگونه اختیاری را از خود سلب می کند و رازی به اراده و مشیت حق می باشد.) شیخ احمد غزالی دهمین مرحله از سیر و سلوک را (نور اجابت) می خواند و در این راستا می گوید: بعد از تابش نور اجابت در قلب عارف، او خود را مطیع و تسلیم بی چون و چرا خالق می داند و عارف با بیان این مطلب که (اختیار آن به که باشد دست یار) هم اراده و مشیت الهی را مقدم بر هر چیزی می داند و هم آنرا از روی رضا و خشنودی می پذیرد.

- (نور لطافت در او کشف می شود، ثمره و نتیجه این نور آن است که چنان به حضرت حق امیدوار می شود که گویی هر لحظه او را می بیند.) شیخ احمد غزالی می گوید وقتی نور لطافت قلب عارف را منور می سازد چنان به رحمت و غفو و فضل و هدایت پروردگار امیدوار می شود که هیچ حجاب و حائلی بین خود و او مشاهده نمی کند.

- (نور سعادت در او کشف می شود، ثمره و نتیجه این نور آن است که او رستگاری و نیکبختی و عاقبت بخیری خود را در رویگردانی از همه امور مادی و تعلقات آن می داند.) شیخ احمد غزالی اظهار می دارد در دوازدهمین مرحله از سیر و سلوک نور سعادت به قلب عارف می تابد، این نور او را به کمال مطلوب یعنی رستگاری و خیر مطلق و رهایی از امور مادی و خواهش های نفسانی هدایت می کند. به عبارت دیگر ثمره و نتیجه این نور قرار گرفتن در مسیر معرفت الهی است.

- (نور وحدانیت در او کشف می شود، ثمره و نتیجه این نور دل کندن از همه علایق و خواهش های نفسانی است.) شیخ احمد غزالی بر این باور است که تابش سیزدهمین نور به قلب عارف او را چنان شیفته و شیدای حق می کند که همه علایق دنیوی و دلبستگی های نفسانی را ترک می کند و در این طریق هیچ چیزی نمی تواند سد و مانع او شود.

- (نور جلال در او کشف می شود، ثمره و نتیجه این نور آن است که چنان در سوز جدایی و فراق در مانده می شود که می گوید: «اگر ما را می خواست حال خوش و وقت خوش را از ما نمی گرفت.») شیخ احمد غزالی چهاردهمین نور از انوار سیر و سلوک را نور جلال می نامد. او بر این باور است بعد از تابش این نور بر قلب عارف چنان او را در فراق معبود بی تاب می گرداند که زبان به شکایت باز می کند و می گوید خدایا چرا مرا از وطن جدا ساختی که چنین در سوز و گذار عشق بسوزم.

- (نور عظمت در او کشف می‌شود، ثمره و نتیجه این نور آن است که همه مقام‌ها و امورات مادی پیش او کوچک و حقیر می‌شود و بدین طریق خود را از هر گونه پلیدی و وابستگی پاک می‌کند، و جز ذات خدا چیزی در او جا نمی‌گیرد.) شیخ احمد غزالی در آخرین مرحله سیر و سلوک می‌گوید: عارف بعد از تجلی نور عظمت بر قلب خویش ضمن اینکه پی به حقارت خود می‌برد خدا را از جمیع جهات بزرگ و بی‌همتا و غیرقابل و صف می‌بیند در این مرحله همه حجابها بین او و خالق برداشته می‌شوند و قلب او مملو از انوار الهی می‌گردد. و بدین سان موفق به رویت و شهود حضرت حق از طریق قلب می‌گردد.

با توجه به کتاب بحرالْحقیقه (۴۸۸ق) احمد غزالی در بحث شهود می‌توان گفت:

او در بحرالْحقیقه سیر و سلوک را در «هفت بحر» شرح می‌دهد و بحر هفتم را مشاهده می‌خواند.

شیخ احمد غزالی عشق را برترین راه وصال به حضرت حق می‌داند و در این رابطه می‌گوید:

بارزترین صفت معشوق بی‌نیازی است و بزرگترین صفت عاشق نیازمندی است. از اینرو عاشق همیشه معشوق خویش را می‌جوید چون همواره نیازمند است و چیزی جز استغناء معشوق او را آرام نمی‌کند.

احمد غزالی در راه وصال حق ضمن ارج نهادن به عقل، راه دل را بر می‌گزیند و اظهار می‌دارد: گرچه عقل همچون دارو می‌باشد ولی اینگونه نیست که هر کسی بتواند به وسیله آن خویش را درمان کند عقل می‌تواند عامل گمراهی و ضلالت شود از اینرو باید از ناصح عالم تبعیت کرد او می‌گوید: آنچه غفلت با دل می‌کند دوزخ سوزان با بیگانگان نکند. او برای دل ارج و قربی عظیم قائل بود و برای تطهیر دل از ضلالت و زدودن پلیدی از آن یک دستور العمل چهل روز به شرح زیر ارائه می‌کند:

- انجام فریضه روزه و امساک از غذاهای لذیذ به هنگام افطار

- مداومت در وضو و غسل و سکوت و انزوا

- هر شب هزار بار ذکر لاله‌الاله را بر زبان آوردند

احمد غزالی از جمله عاشقانی است که سخن از عشق ناب می‌گوید. مکتب عرفانی او بر پایه عشق استوار است. او و تمامی بزرگانی که مکتب خود را بر پایه عشق بنا نهاده‌اند و در دنیای بیکران الهی مستغرق گشته‌اند و در هستی خود فانی شده‌اند، احساس قرب بیشتری به حق تعالی می‌نمایند منظور آنها از عشق، عشق خالص و ناب و کامل و تمام است.

احمد غزالی معتقد است زمانی دل انسان به آرامش می‌رسد که بتواند به عشق حقیقی (دیدار معشوق) دست یابد. او حرم و جایگاه عشق را دل می‌داند و دل را مخزن اسرار حق معرفی می‌کند چرا که معتقد است حقیقت دل از این عالم نیست و با این عالم قربتی ندارد او در این خصوص می‌گوید: «دل واسطه است میان روح و نفس، دل عبارت از نفس ناطقه است و محل تفصیل معانی» (سوانح عشاق، ص ۳۵). عشق به هر صورت که باشد مایه کمال انسانی است چون میان او و معشوقش پیوند روحانی ایجاد می‌کند او وجود معشوق را برتر از کاینات و ماورای آن می‌داند، این عشق او را در ماورای خود وسعت و فزونی می‌بخشد.

بحر الحقیقه احمد غزالی یکی از (متون مغلوب) عرفانی است محتوای آن مبنا (مکاشفه در بیداری) که در هفت بحر مجزا تدوین شده است مکاشفه از وجوه مختلف طبقه‌بندی شده است که یکی از این طبقه‌بندی‌ها تقسیم به مکاشفه در بیداری و خواب است، کشف در بیداری از معتبرترین مکاشفه‌هاست احمدغزالی در این کتاب با نسبت دادن تجارب عرفانی خود در مراحل مختلف مکاشفه عیانی به نام (خاص خاص) در هر یک از محورهای هفتگانه به توصیف احوالات عرفانی سالک در این مسیر پرداخته است (خداوند و عارف) دو مشارک اصلی این گفتمان هستند که هر یک حالات عاطفی و عرفانی خاصی را تجربه می‌کنند. بارزترین حالت منسوب به خداوند «عشق شهودی» است که بیانگر کشش و رابطه دو سویه در مراتب مختلف مکاشفه است اما احوال عرفانی عارف در هر یک از محورهای هفتگانه به اقتضای استعداد روحی وی دچار تحول می‌شود. با توجه به اینکه دوران زندگانی احمد غزالی متقارن با دوره رشد و شکوفایی تمدن اسلامی است، شناخت آرا و عقاید او گامی بزرگ در بررسی اندیشه‌های جهان اسلام محسوب می‌شود رویکرد این عارف بزرگ بر پایه (عشق) به معبود بنا شده است.

شیخ احمد غزالی از جمله عارفانی است که سخن از عشق ناب گفته او اظهار می‌دارد عاشق تنها با دیدن جمال معشوق آرام می‌گیرد، مذهب و مکتب وی بر مذهب تجلی استوار است و عشق به عالم طبیعت و جمال ظاهر نیز متفرع است بر مذهب تجلی. او خدا را در همه چیز جلوه گر می‌بیند و معتقد بود جهان «مرآت حسن شاهد» است از جمله کسانی که تأثیر شگرفی در شکل‌گیری افکار و اندیشه‌های این عارف شهیر داشت، حسین منصور حلاج (مقتول ۳۰۹ ه.ق) بود.

اما این تأثیر پذیری یک تقلید صرف و محض نبود چون در برخی موارد غزالی با ایراد و انتقادات ظریف، و ارائه ابتکارات ذهنی به پرورش و بازسازی اندیشه‌های آن شهید فقید اقدام نموده است.

شیخ احمد غزالی تنها راه دست‌یابی به حقیقت مطلق را از طریق (معشوق) میسر می‌داند و شرط اساسی آن را گذر از خویش عنوان می‌کند وی در خصوص مضرات تعلق به (خود) معتقد است، سالکی که در قید خویش و تمنیات نفسانی است، اسیر وقت بوده و مقتضیات وقت بر او جاری می‌شود و حالات متضادی از قبیل قبض و بسط، فراق و ... بر روحيات او غلبه می‌کند اما سالکی که فارغ از احوال (خود) است، از احوال متضاد رهایی یافته و حاکم و امیر بر وقت و نفس خود است. شیخ احمد غزالی در سیر و سلوک عرفانی عشق را مهم‌ترین رکن به شمار می‌آورد چون معتقد بود با رسیدن به مرحله عشق پاک مرحله کمال کامل گشته و عارف به خود خواهد رسید او با استناد به آیه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (۵۴: مائده) (خداوند او را دوست دارد و او خدا را دوست دارد). اظهار می‌دارد: عشق عرفانی عشق دو سویه بین خالق و مخلوق است، در واقع «یحبوبه» تکیه به «یحبهم» دارد.

وی با تأسی به حدیث حضرت علی (ع) که می‌فرمایند: «خدایا ترا نه از بیم دوزخ و نه به طمع بهشت، بلکه چون شایسته پرستشی می‌پرستم» (حکمت ۲۳۷: نهج البلاغه).

اظهار می‌دارد: عرفا از روی اخلاص خداوند را پرستش می‌کنند چون زمانی که سالک به مرتبه وصول الهی می‌رسد چشم از هر چیزی جز حضرت حق فرو می‌بندد چرا که معتقدند حیات و بقاء به عشق موقوف می‌یابد و این عشق سبب مفارقت تن و جان از عالم مادیات می‌گردد و در علویات اوج می‌گیرد. بر خلاف

زاهدان و عابدان که به هنگام پرستش چیزی از او طلب می کنند و منتظر ثواب و پاداش اند بدین سان احمد غزالی را می توان معلم عشق دانست. او عاشقی است که عشق معنوی را با کلامی لطیف مطرح می نماید.

- ۱- غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۹۰). المنقذ من الضلال. ترجمه سید ناصر طباطبائی. چاپ اول. تهران: انتشارات مولی.
- ۲- غزالی، ابوحامد محمد (۲۰۰۴م). احیاء العلوم. بیروت: انتشارات دارالمکتبه الهلال.
- ۳- غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۶۷ق/۱۹۴۷م). مشکوه الانوار. در مجموعه رسائل الامام الغزالی. تحقیق الشیخ عبدالعزیز عزالدین السیروان. بیروت: انتشارات عالم الکتب.
- ۴- غزالی، احمد، (۱۳۵۶)، بحر الحقیقه، به اهتمام: نصرالله پورجوادی، تهران، انتشارات انجمن شاهنشاهی.
- ۵- غزالی، محمد (۱۳۸۰). الاربعین، مترجم: برهان الدین حمدی، چاپ هشتم، تهران: انتشارات اطلاعات
- ۶- غزالی، محمد، (۱۳۶۱) احیاء علوم الدین. ترجمه عزیزا... عزیززی. جلد اول. تهران: انتشارات فردوس.
- ۷- یثربی، سید یحیی (۱۳۷۲) عرفان نظری، قسم، مؤسسه بوستان.
- ۸- خواجهوی، محمد، (۱۳۶۶)، لوامع العارفين فی احوال صدر المتألهین. تهران: انتشارات مولی.